

برگشتِ سربازان سرخ ؛ "گذشته ی تهی و آینده ی تاریک"

محمد اکرام اندیشمند



از فصل پنجم کتاب حزب دموکراتیک
خلق افغانستان؛ کودتا ، حاکمیت و فروپاشی

نجیب الله و خروج نیروهای شوروی:

نجیب الله آخرین رهبر حزب
دموکراتیک خلق و رئیس
دولت این حزب در 26 دلو 1367
خورشیدی حین وداع با آخرین دسته
های نظامیان شوروی خطاب به آنها
گفت:

«سربازان انترناسیونالیست بعد از اجرای
وظیفه انترناسیونالیستی شان به وطن صلحدوست خود عودت
مینمایند. این تصمیم از جانب رفیق میخائیل سرگیویچ
گرباچوف ضمن صحبت در ویلادی واستوک با توافق به حکومت
جمهوری دموکراتیک افغانستان اعلان شده بود. شما در لحظات تاریک
و دشواری برای انقلاب به کمک ما شتافتید. در آن زمان موضوع
زندگی و مرگ انقلابی مطرح بود. شما دست کمک را بما دراز
نمودید و در ازبین بردن نابسامانیها کمک کردید. دوست در روز
بد آزمایش می شود و دیگر هر کس به خوبی درک نموده که دوست
ما که است؟ این مسئله در نزد ما برای ابد و همیشه حل شده
است. ما در برابر شما فرزندان شجاع کشور لنین به خاطر همه
آنچه برای مردم افغانستان، برای انقلاب ثور انجام داده اید،
به خاطر مردانگی و شجاعت و هم بخاطر مهربانی و انسانیت شما
سرتعظیم فرودمی آوریم.» (71)

سپس نجیب الله در تجلیل از پنجمین سالگرد اعلان سیاست مصالحه ملی
بروز 25 جدی 1370 (15 جنوری 1992) سه ماه قبل از سقوط حکومتش
اظهار داشت که قیام ملی مردم افغانستان علیه تجاوز نظامی
شوروی در 26 دلو 1367 به پیروزی رسید. او با صدور فرمانی
روز 26 دلو را روز نجات ملی اعلان کرد. در این فرمان گفته
شد: «در پرتو مشی مصالحه ی ملی در حالی که حفظ استقلال،
حاکمیت ملی و دفاع از تمامیت ارضی وظیفه بلاتاخیر دولت
جمهوری افغانستان میباشد، با در نظر داشت رجحان مصالح و منافع
علیای ملی در پیروی از سنن و شعایر پسندیده ی ملی، اسلامی
و افغانی و اتکابه اراده ی تاریخی افغانها در دفاع از سرزمین

آبایی واجدادی شان افغانستان آزادومستقل واحدوتجزیه ناپذیر مراتب آتی منظورمیگردد:

روز 26 دلو که مصادف به بیرون رفت آخرین سربازاتحادشوروی ازجمهوری افغانستان میباشد به حیث روزنجات ملی اعلان می گردد. از این روزتاریخی که رخصتی عمومی میباشد همه ساله بمثابه ی جشن ملی مردم افغانستان تجلیل شایسته بعمل می آید.» (72)

علی رغم آنکه فرمان نجیب الله نه در فردای روزخروج قوای شوروی بلکه سه سال پس از آن در زمانی صادر گردید که کشور و دولتی به نام شوروی دیگر وجود نداشت اما نکته ی قابل پرسش و بحث، دیدگاه و سیاست او درموردخروج قوای شوروی در نخستین سالهای رهبری او درحزب ودولت است. آیانجیب الله دولت شوروی را وادار به خروج نیروهای شان ازافغانستان ساخت یا اینکه شوروی هاخروج قوای خود را به اوتحمیل کردند؟ فرمان نجیب الله در مورد روز 26 دلو به عنوان روزنجات ملی و ادعاهای هواداران او درحزب دموکراتیک خلق حکایت ازنقش واراده ی موصوف در خروج قوای شوروی دارد. امانجیب الله شش ماه پس ازاعلان مصالحه ملی (جدی 1365) به این پرسش خبرنگار تلویزیون امریکا که اگر جنگ ادامه یابد آیا قوای شوروی به کشور شان بازمی گردند، گفت:

«تا کنون ده بار به این سوال پاسخ داده ام. فکر می کنم که دوستان امریکایی مابطی الانتقال هستند. به هرحال یکبار دیگرتکرارمی کنم که اگرمداخله و تجاوز ازبیرون قطع گردد، اگرموافقات ژنو به امضاء برسد واگرمصالحه ملی به توافق و مؤفقت بیانجامد، یک سربازاتحادجماهير شوروی سوسیالیستی در کشورماباقی نخواهند ماندوبه کشور صلحدوست شان عودت خواهند کرد.» (73)

با توجه به این واقعیت ها که نجیب الله خروج قوای شوروی را به اما واگرهای بسیاری که هرگز برآورده نشد مشروط می ساخت ودرمسکو از خروج قوا چه با امضاء وچه بدون امضای توافقنامه ی ژنو سخن می رفت، آیا خروج قوای شوروی به نجیب الله تحمیل شد؟

آنتونیو جیو ستوزی نویسنده وپژوهشگر انگلیسی می نویسد: «منابع شوروی ادعا می کنند که دولت افغانستان واقعاً باور نمیکرد ارتش سرخ از این کشور خارج شود و اقداماتی که برای مقابله با مجاهدین توصیه شده بود تا آخرین روزها به کار گرفته نشد. درواقع، به نوشته ا. بوروویک، کارگزاران حزب و دولت به هیچ وجه نمی خواستند شورویها خارج شوند. شخص نجیب الله هم به نظر نمی رسید کاملاً به شانس خود باورداشته باشد. پیش از هر چیز اوسعی کرد طرح شورویها را برای آغازخروج

نیروهای شان در اپریل 1987 (حمل 1366) خنثی کند، اما پس از آن تصمیم به خروج سپاه چهلیم شوروی، در سال بعد بر او تحمیل شد. براساس گزارشها، وی در جنوری 1989 (جدی 1367) از شورویها خواست تا 3000 از 5000 نیروی خود را باز پس به قندهار بفرستند تا در نجات شهر که به محاصره درآمده بود کمک کنند. وی دو ماه بعد خواستار مداخله نیروی هوایی شوروی در جلال آباد شد که جنگ مهمی در آنجا جریان داشت.» (74)

گورباچف نیز این مطلب را بیست سال پس از خروج قوای شوروی تأیید می کند که نجیب الله در آغاز به خروج قوای شوروی از افغانستان باور نداشت: «من (گورباچف) با نجیب در تاشکند ملاقات کردم. او اعتماد به نفس نبود و باورش نمی آمد که ما به طور جدی (برای خارج شدن) تصمیم می گیریم. همه منتظر بودند که گویا ما از افغانستان بیرون نمی شویم. ولی لازم نبود که باقی می ماندیم.» (75)

مؤلفین کتاب خیانت به سوسیالیسم از مخالفت نجیب الله با خروج بدون قید و شرط از افغانستان سخن می گویند: «در پایان، نجیب الله، مخالفان تجدیدنظرطلبی در رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی و ارتش و متحدینی چون کوبا و انگولا به مخالفت با عقب نشینی (قوای شوروی از افغانستان بدون شرط برخاستند.» (76)

اگر خروج نیروهای شوروی از افغانستان به دولت حزب دموکراتیک خلق و رهبران نجیب الله تحمیل شد آیا این به معنی رویگردانی شوروی ها از این دولت و رهبران بود؟

هرچند شوروی ها پس از خروج نیروهای شان با ارسال کمک های هنگفت نظامی و مالی تا سه سال دیگر موجب بقای حاکمیت حزب دموکراتیک خلق و نجیب الله در رهبری این حاکمیت شدند، اما در واقع آنها نخستین گام را در رویگردانی از نجیب الله و دولت حزب دموکراتیک خلق با امضای توافقنامه ی ژنو و سپس خروج قوای خود برداشتند. شواردناده وزیر خارجه شوروی که در پای این توافقنامه با همتای امریکایی خود به عنوان تضمین کنندگان امضاء گذاشت، بعداً از خیانت با نجیب الله سخن گفت: «من در وقت امضای این قطع نامه احساس بدی داشتم و این کار برایم به شدت مشکل می نمود. و در راه برگشت در طیاره فهمیدم که ما با نجیب الله خیانت کردیم.» (77)

چرا شوروی ها چنین کردند؟ افزون بر آنکه خروج نیروهای شوروی از افغانستان بخشی از سیاست های گورباچف در مسیر گلاسنوست و پروستریکابود، آیا آنها به این نتیجه رسیده بودند که حاکمیت حزب دموکراتیک خلق یک حاکمیت محتوم به شکست است؟ یکی از افسران شوروی متخصص علوم فلسفی در آگست 1987 در تحلیل مفصلی از اوضاع افغانستان و حاکمیت حزب دموکراتیک خلق، سیاست مصالحه ملی و مسیر تحولات آینده را به دیمتری یازوف

وزیردفاع شوروی نوشت و از شکست محتوم حزب دموکراتیک خلق و حاکمیت آن سخن گفت: «هرگاه تجزیه و تحلیل وضع حزب دموکراتیک خلق را بر پایه ی پدیده های واقعی انجام دهیم، نه بر پایه گزارشهای خبرنگاران صدا و سیمای اتحاد شوروی؛ روشن میگردد که این حزب متشکل از اعضا نبوده، بلکه "حزب کارتهای عضویت" کسانی است که تنها در پی منافع شخصی خوداند. حزب دموکراتیک خلق به گونه ی عینی در راه نابودی سیاسی خودگام برمیدارد. هیچ عملی که متوجه در راستای آن باشد که به این حزب از نفس افتاده روان دوباره ببخشد؛ رهگشا خواهد بود. مساعی نجیب در این راستا میتواند تنها کشت و کشتار و خون ریزی را درکشورافزایش دهند. مگر در هیچ صورت ازمگ حزب جلوگیری نمی تواند. در این اوضاع بایست مساعی را نه در دامن زدن به آتش به خاطر نجات حزبی که مرگ آن محتوم است؛ بلکه در ایجاد زمینه برای رسیدن به اهداف استراتژیکی خود متمرکز سازیم.» (78)

نیروهای شوروی در دسامبر 1979 در دفاع از دولت حزب دموکراتیک خلق و اردافغانستان شدند و بیش از 9 سال در جهت بقای این دولت و استحکام آن جنگیدند. اما در 1988 بدون دسترسی به این هدف و بدون اخذ هیچ تضمینی در بقای دولت حزب مذکور، افغانستان را ترک کردند. روس ها گام آخر را با قطع تمام کمک های مالی و نظامی در آغاز حاکمیت بوریس یلتسن برداشتند. صرفنظر از اینکه در آن زمان دیگر کشوری به نام شوروی وجود نداشت و حزب کمونیست شوروی حاکم نبود، اما همان اعضای حزب و همان ژنرالان ارتش سرخ و افسران و ماموران کی. جی. بی دولت روسیه رابه عنوان وارث شوروی در دست داشتند. این هابه نجیب الله و حزب دموکراتیک خلق پشت کردند؛ نه آنکه نجیب الله از آنها روی گشتاند. قطع کمک های روسیه نجیب الله و دولت او را بسوی شکست و فروپاشی برد. به قول ژنرال ولانتین ورنیکوف سقوط حکومت نجیب الله نتیجه قطع کمک های مسکو بود: «زمانیکه ما خارج شدیم حتی نجیب الله به این باور نداشت که نیروهای مسلح افغانستان در برابر اپوزیسیون تاب خواهند آورد. ولی با وجود این آنها در طول سه سال مؤفقانه در برابر حملات آنها مقاومت نمودند، تا زمانیکه ما با آنها از نظر تخنیک و مهمات کمک می کردیم. بعداً یلتسن گفت: کمک ها را قطع کنید! و نجیب الله مجبور گردید مقام خود را تسلیم نماید.» (79)

مؤلفین روسی افغانستان در منگنه ژئوپولیتیک معتقد اند که دولت نجیب الله پس از قطع کمک های مسکو و به قول آنها پس از خیانت سیاسی ازسوی رهبری نو روسیه واژگون گردید: «در این میان به ابتکار گورباچف و شورناده گفتگوهای ژنو در راستای راهیابی صلح آمیز برای مسئله افغانستان به راه افتاد. کابل

را این پیک شوک داد. اپوزیسیون (مجاهدین) دور نمای واقعی گواينکه پیروزی ازدست رفته را احساس کرد. درزیابی وازهم گسستگی در دستگاه حزبی-دولتی افغانستان که گردانندگان آن آغاز به جستجوی واریانت های شخصی زنده ماندن تا مرز بر پایی تماسهای پنهانی با مجاهدان نمودند، به شدت افزایش یافت. ابعاد بزهکاری، "پول بری" به خارج، افت بازرگانی و پویایی های کاری این است مشخصات کابل آن وقت. (1988 تا 1992) با اینهم چنین بر می آمد که رژیم دارای ذخیره کافی استحکام بود و تنها پس ازخیانت سیاسی ازسوی رهبری نو روسیه واژگون گردید. «(80)

خروج قوای شوروی از افغانستان؛ پیروزی یا شکست؟

نیروهای شوروی از می 1988 به خروج آغاز کردند و در 15 فبروری 1989 آخرین سربازان شوروی که درعقب شان ژنرال بوریس گروموف آخرین قوماندان ارتش چهارم قرار داشت، با عبور از فراز دریای آمو خاک افغانستان را ترک نمودند. ژنرال بوریس گروموف در حالی که معیار شکست و پیروزی را در جنگ مطرح میکند اما جنگ افغانستان را برای شوروی جنگی بدون پیروزی و شکست تلقی می کند: «پایان هر جنگی، تعیین برنده و بازنده را در بستگی از مقاصدی که هر یک از جوانب درگیر می کوشیده اند بدست بیاورند، درقبال دارد... مبنایی برای تأیید این مطلب که سپاه چهارم شکست خورده، وجود ندارد. به همان میزان تظاهر به پیروزی در جنگ افغانستان نیز بی پایه است. «(81)

اگر پیروزی و شکست نیروهای شوروی در جنگ افغانستان بامعیار مورد نظر ژنرال گروموف ارزیابی شود، مبنای شکست شوروی در این جنگ علی رغم تردید او آشکار می گردد. شکست نیروهای شوروی، یک شکست نظامی با معیارهای کلاسیک شکست در یک جنگ نبود. جنگ در افغانستان برای شوروی ها جنگ با یک دولت و ارتش منظم دولتی نبود که پیروزی و شکست در آن با معیارهای چنین جنگی محاسبه شود. جنگ نیروهای شوروی در افغانستان، جنگ در جهت تحمیل نظام سیاسی آیدئولوژیک بود که ازسوی حزب دموکراتیک خلق افغانستان بمثابه ی حزب چپ وابسته به آیدئولوژی حاکم در شوروی از طریق کودتای نظامی تشکیل شده بود. نیروهای شوروی در واقع برای نجات این حاکمیت به افغانستان یورش آوردند و در صدد آن شدند تا از طریق نظامی ناراضایتی و عصیان مردم را سرکوب کنند و به پیروزی برسند. آیا آنها به این پیروزی رسیدند؟ ژنرال گروموف آخرین قوماندان نیروهای شوروی نیز این پرسش را مطرح می کند و سپس به پاسخ آن می پردازد: «آیا ما میتوانیم در مجموع در

جنگ افغانستان پیروز گردیم؟ عقل سلیم پاسخ می‌دهد که در "جنگ در برابر مردم" پیروزی ممکن نیست.» (82)

هرگاه پیروزی نیروهای شوروی در پایان خروج این نیروها از افغانستان بر مبنای اهدافی ارزیابی شود که انگیزه‌ی یورش این نیروها و سالهای حضور و درگیری شان را تشکیل می‌داد، این اهداف هرگز برآورده نشد. شاید هیچکسی بهتر از آخرین قوماندان سپاه چهلیم شوروی سالهای بیهودگی جنگ و اقامت این سپاه را در افغانستان به تصویر نکشد:

«من آخرین سپاهی شوروی بودم که سرزمین افغانستان را ترک می‌گفتم. در این لحظات واپسین در درونم خلاء بزرگی را احساس می‌کردم، زیرا در پیش رویم آینده‌ی گنگ و تاریک و در پشت سرم گذشته‌ی تهی و برباد رفته را دیدم.» (83)

بدون تردید گذشته‌ی نیروهای شوروی و جنگ این نیروها در افغانستان در دهه‌ی هشتاد، "گذشته‌ی تهی و برباد رفته" بود. "بربادی" این گذشته، نابودی فردای اتحاد شوروی سوسیالیستی را تسریع کرد، هرچند که بسیاری از زمینه‌های این نابودی در درون شوروی از قبل آماده شده بود.

روس‌ها خودشان نیز به این حقیقت معترف اند: «هزینه‌ی جنگ افغانستان برای اقتصاد درمانده‌ی شوروی خرد کننده از کار برآمد. طی سالهای دهه هشتاد سده بیستم کرملن هفتاد میلیارد دالر روی کوهستانهای افغانستان پاشید. اقتصاد متمرکز شوروی نتوانست این هزینه را یکجا با هزینه‌های سرسام آور نظامی-کیهانی تحمل نماید. جنگ افغانستان به مرگ ابر قدرت شوروی مساعدت نمود. شکست شوروی در افغانستان گامی بود در راستای فروپاشی نظام شوروی.» (84)

یکی از ژنرالان ارشد دولت حزب دموکراتیک که در تمام سالهای اشغال شاهد جنگ نیروهای شوروی بود ضمن آنکه از قهرمانی نیروهای شوروی در کوی و برزن کشور خود سخن می‌گوید به ضعف و شکست آنها در این جنگ انگشت می‌گذارد: «اردوی شوروی با وصف قهرمانی‌ها و جانبازیها و آفریدن حماسه‌ها در هرکوی و برزن کشور ما، با فداکردن جان‌های خویش، باز هم بجهت یک اردوی دارای دسپلین عالی تبارز نکرد. احصایه‌ها نشان می‌دهد که چگونه باگذشت زمان در این اردو عناصر خیانت و جنایت رشد می‌یافت و چگونه افسران و خورده‌ضابطان و سربازان را جنگ، جانی، دزد و دروغگو بار می‌آورد. به اساس احصایه‌گیری سارنوالی عمومی قوای مسلح شوروی (دادستان کل قوای مسلح) در طول 9 سال جنگ 12,6 فیصد پرسونل در اعمال بدمستی و بدماشی، 12,4 فیصد در اختلاس، 11,9 فیصد در دزدی، 11,8 فیصد در عمل تجاوز، 8,4 فیصد در اتهام قتل، 7,3 فیصد در تخلف از مقررات ترافیکی و 8,4 فیصد پرسونل اردو در اتهام اختلاس اموال دولتی

حاکمه گردیده اند. اگر تعداد اردو را یکصد و بیست هزار نفر قبول کنیم بناً هرفیصدی فوق ارقام درشتی را نشان میدهد. این اردو بعد از بازگشت خویش برای اولین بار، حدود صلاحیت و نیرومندی قوت های شانرا درکشور بیگانه درک نموده و دانستند که هنوز نمیتوان قوای نظامی روسی را شکست ناپذیر خواند و همپراز با تخنیک و تکتیک غرب دانست.» (85)

در طول بیش از 9 سال اشغال افغانستان از سوی نیروهای نظامی شوروی یک ملیون نظامیان شوروی بگونه ی متناوب وارد افغانستان شدند اما شمار دایمی این نیروها تا یکصد و بیست هزار نفر می رسید. وقتی آخرین سربازان شوروی در 15 فبروری 1989 افغانستان راترک کردند، نیمی از این قوای یکصد و بیست هزار نفری کشته و مجروح شده بودند. کشته ها به 14453 نفر، مجروحین به 49983 تن و ناپدید شدگان به 330 نفر بالغ می گردیدند. نظامیان مقتول شوروی به همه جمهوریت های شوروی، ملت ها و اقوام مختلف در اتحاد شوروی سابق تعلق داشتند. بیشترین کشته ها از جمهوریت فدراتیف روسیه و متعلق به ملت روس بود که شمار شان به 6888 نفر می رسید. خروج نیمی از شمار یک قوای مهاجم پس از 9 سال جنگ و اشغال بدون دسترسی به اهداف آغاز این هجوم و اشغال چه چیزی می تواند تلقی شود؟ پیروزی یا شکست؟